



درس تفسیر سوره مبارکه معارج جلسه ۱۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱) فَذَرَهُمْ يَحْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)﴾

یکی از اشارات سوره مبارکه «معارج» این است که این خلقتی را که ذات اقدس الهی درباره هلوع بودن انسان مطرح فرمود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾، یعنی خلقت انسان افراط در جزع و در خیر است؟ اینکه نقص است، اگر منظور این است که قوه هر دو طرف را دارد، این کمال است؛ اما فعلیت اینها یعنی طرزی خدا انسان را خلق کرد که خلقتاً افراطی دارد یا تفریطی دارد، در هنگام مصیبت و رنج و شرّ یا هنگام دریافت خیر، این نمی تواند باشد، برای اینکه هم با خلقت جهان که فرمود خدا «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۱، ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۲ سازگار نیست. با این تعاریف از آیات که نظام خلقت را نظام أحسن می داند سازگار نیست. «هذا أولاً» و ثانیاً درباره استثنا که فرمود: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾، این استثنا متصل است یا منفصل؟ اگر استثنا منفصل و منقطع باشد؛ یعنی نمازگزاران خلقتشان جداست، در حالی که این چنین

۱. سوره سجده، آیه ۷.

۲. سوره طه، آیه ۵۰.

نیست. اگر استثنا متصل باشد، معنایش این است که خلقت نمازگزارها با خلقت این هلوع و جزوع بودن یکی است؛ لکن نمازگزار توانست خلقت الهی را تغییر بدهد، پس یکی از محاذیر سه‌گانه لازم می‌آید که هر سه باطل است. یا باید بگوییم خلقت الهی ناقص است و مذموم است - معاذالله - این با آن آیات سازگار نیست یا باید بگوییم نمازگزارها یک نوع دیگری هستند، خلقت دیگری دارند که استثنا بشود منقطع، این هم که درست نیست یا بگوییم همه افراد خلقتشان افراط و تفریط در جزع هستند؛ منتها نمازگزاران خلقت خدا را تغییر دادند، این هم که نیست.

پرسش: ...

پاسخ: به هر مبنایی باشد با این سه بخش از آیات قرآن کریم هماهنگ نیست؛ اما اگر بگوییم قوه جزع و قوه منع خیر در او هست، باید این قوه را تعدیل کند؛ مثل شهوت و غضب، این درست است؛ مثل وهم و خیال، این درست است. شهوت و غضب در انسان هست؛ منتها مادامی که بالغ نشد به وسیله اولیا تربیت می‌شود و تعدیل، وقتی بالغ شد به وسیله خودش، عقلش، دستور شریعت تعدیل می‌شود، چون شهوت و غضبی که ذات اقدس الهی به انسان داد، یک شهوت و غضب متعادل که نیست که هیچ تجاوز نکند، این طور نیست. در کودکی زد و خورد هست، در کودکی گرایش جذب مال هم هست.

پرسش: دارد که «ما تعملون».

پاسخ: بله آن «ما تعملون» درباره بت‌هاست؛ یعنی شما که این بت را عبادت می‌کنید، این را هم که خدا خلق کرده، نه اینکه کار شما که بت پرستی است، این را هم خدا خلق کرده - معاذالله - شما چرا می‌پرستید؟ این سنگ و چوب را، این را که خدا خلق کرده، شما را هم که خدا خلق کرده است، شما چرا اینها را می‌پرستید؟ غرض این است که این شهوت و غضب نعمت الهی است؛ منتها باید تعدیل و تربیت شود، پس اگر بگوییم این هلوع بودن یعنی بالفعل

افراط و تفریط در آن هست و این به خلقت خدا برمی گردد، سه تا اشکال دارد؛ هم با نظام احسن سازگار نیست هم اینکه نمازگزارها که این چنین نیستند یا باید بگوییم استثنا منقطع است، آنها یک خلقت دیگری دارند، یا باید بگوییم نه، خلقت آنها هم همین است؛ ولی آنها خلقت الهی را تغییر دادند، پس «والتالی بأسره الثلاث باطل».

قهراً می شود که خدا شهوتی داد و غضبی داد، اولیای الهی موظف هستند در دوران کودکی این را تعدیل کنند، خود شخص وقتی بالغ شد، موظف است در آن تعدیل کند. عدل برای همین است. دستورهای عدلی را که دادند، برای همین است «جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ»^۱ برای همین است. بنابراین نمی شود گفت که این قوه سرکش یک امر بالفعل است، این کار سرکشی و طغیان که بالفعل است، براساس خلقت انسان است، خیر! بلکه این قوه هست، این قوه برای دو طرف است، قابل تعدی هست، قابل تعدیل هست. اولیا قبل از بلوغ موظف هستند که ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^۲ هم خود افراد بعد از اینکه بالغ شدند مکلف هستند، این یک مطلب.

پرسش: پس ﴿يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۳ چیست؟

پاسخ: این سیئات فعل است، خلقت که نیست. اوصاف، اخلاق، اعمال قابل تغییر هست. اینها اوصافی را که خود انسان پیدا کرده با توبه، با عنایت الهی، با رحمت الهی کاملاً قابل حل است، پس این یک فصل از بحث است.

پرسش: می توانیم این طور معنا کنیم که اگر نمازگزار نباشی خیری به شما برسد ممنوع خواهید شد.

پاسخ: بله؛ یعنی این قوه شهوت و غضب را اگر کسی تعدیل نکند به وسیله نمازی که ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۴ سرکش می شود. خدای سبحان که انسان را عادل نیافرید، وگرنه تکلیف نمی شد، این می شد مثل فرشته.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۵، ص ۳۷۰.

۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۳. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۴. سوره نحل، آیه ۹۰؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

خدای سبحان انسان را دارای قوایی آفرید که این قوا می‌تواند سرکشی کند، می‌تواند متعادل باشد؛ منتها فطرت را از درون، وحی را از بیرون فرستاد تا اینکه انسان سرکش نباشد. جهاد کند و به مقصد برسد، آن وقت از ملائکه بالاتر می‌رود، وگرنه انسان را طوری خلق کرده باشد که بالفعل سرکش است، این که قابل هدایت نیست که ذاتی او سرکشی باشد. چنین چیزی را اصلاً ذات اقدس الهی در نظام خلقت ندارد.

پرسش: انسان جزع و فزع دارد اما حسابرسی برای وقتی است که به تکلیف رسیده باشد.

پاسخ: نه، قبل از تکلیف هم اولیا موظف هستند: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا﴾، قبل از تکلیف باید تربیت شود، وگرنه وقتی که به تکلیف رسید، خیلی دشوار است. اولیا موظف هستند که جلوی سرکشی این قوا را بگیرند، این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که انسان که ضعیف خلق شد، نسبت به ذات اقدس الهی که ضعیف است: ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^۵ نسبت به ذات اقدس الهی که بالقول المطلق ضعیف است، چون ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾،^۶ قبلاً هم گذشت که این کلمه «الانسان فقیر»، عرض مفارق نیست، عرض ذاتی نیست، ذاتی باب ماهیت نیست، بلکه ذاتی باب هویت است؛ یعنی اصلاً ذات انسان نیازمند به ذات اقدس الهی است، پس نسبت به خدای سبحان ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾، این درست است؛ اما خود انسان در سیر مراتبش، نسبت به خودش، در دوران خردسالی ضعیف است، در دوران جوانی و بالندگی و تا حدودی در میانسالی قوی است، بعد در دوران سالمندی ضعیف می‌شود. اضلاع سه‌گانه این مثلث را در سوره مبارکه «روم» بیان کرده که انسان اوّل ضعیف بود: ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً﴾ و بعد از قوه، باز دوباره ضعیف پدید می‌آید. آیه ۵۴ سوره مبارکه «روم» این است: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ﴾، یک: ﴿ثُمَّ

۵. سوره نساء، آیه ۲۸.

۶. سوره فاطر، آیه ۱۵.

جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ﴿٦﴾ که دوران جوانی و میانسالی و اینهاست، دو؛ ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً﴾ که دوران پیری و سالمندی است، سه.

پس «فَتَحْصِلْ أَنْ هَاهُنَا امْرِيْنُ»: یکی اینکه انسان نسبت به ذات اقدس الهی «بالقول المطلق» ضعیف است؛ ولی خود انسان مراحل سه گانه را دارد: در دوران کودکی ضعیف است، در دوران جوانی و میانسالی قوی است، در دوران سالمندی ضعیف است. این دوران جوانی و میانسالی که قوی است، احکام قوَّت نازل شده است که فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾^۷ چند جا دارد که آنچه را ما گفتیم به قوَّت بگیرید. ما هم که یک امر آسانی را فرستادیم: ﴿إِنَّا سَأْلُنَا عَلَىٰ قَوْلٍ ثَقِيلًا﴾^۸ یک کار سنگین و وزین و پُر مغزی را فرستادیم، شما باید بگیرید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. تنها درباره یحیی (سلام الله علیه) نیست که بفرماید: ﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾^۹ به همه ما هم می فرماید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. چیزی هم که به ما داد، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿إِنَّا سَأْلُنَا عَلَىٰ قَوْلٍ ثَقِيلًا﴾. خیلی وزین است. سنگین به معنای حجیمی که سنگ وزین است، آن طور نیست. مطلب وزین است، یک عقل راسخ می خواهد، یک قلب عاشق می طلبد که این را تحمل کند: ﴿إِنَّا سَأْلُنَا عَلَىٰ قَوْلٍ ثَقِيلًا﴾. برای حضرت آسان است؛ اما برای ما دشوار است، فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. فرمود این قدرت را من به شما دادم که این وحی سترگ را بگیرید. بعد هم فرمود دشمن از هر طرف حمله می کند: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^{۱۰}. درست است نسبت به خدا ضعیف هستیم؛ اما در بحث های نظامی، مبارزه با استکبار، مبارزه با صهیونیسم قدرت دارید. من به شما این قدرت را دادم: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾. بعد در بخش پایانی سوره مبارکه «توبه»

۷. سوره بقره، آیه ۶۳.

۸. سوره مزمل، آیه ۵.

۹. سوره مریم، آیه ۱۲.

۱۰. سوره انفال، آیه ۶۰.

هم فرمود شما که حق حمله به دیگری را ندارید، حمله هم نمی‌کنید و اصلاً نظام ما نظامی نیست که به کشورهای ضعیف حمله کنیم؛ ولی آن قدر ستر باشید که تمام قدرت‌ها از شما بترسند. این یعنی چه؟ این قدرت‌های استکباری که همه چشم دوخته‌اند به منابع ما و منافع ما، ما چه وظیفه‌ای داریم؛ یعنی باید بی‌عرضه باشیم و بی‌تدبیر؟ یا به ما گفت آن قدر مرد باشید که از شما بترسند، همین! هیچ جای قرآن ندارد که شما به کشورها حمله کنید. فرمود جای خودتان آن قدر مستحکم باشید که کسی طمع نکند! در سوره مبارکه «توبه» بخش پایانی‌اش آیه ۱۲۳ این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾، این را دقت کنید! این ﴿وَلْيَجِدُوا﴾ امر غایب است. مأمور این امر غایب هم کفار هستند. کفار به امر حاضر گوش نمی‌دهند حالا چه رسد به امر غایب! خدا می‌فرماید حتماً باید بترسند! چه کسی باید بترسد؟ کفار که امر حاضر را گوش نمی‌دهد، چه رسد به امر غایب؛ یعنی شما باید مرد باشید، همین! شما باید طوری باشید که در شما غلظت احساس بکنند. الآن سلسله جبال البرز، تمام وجودش خیر و برکت است، تمام این برف‌ها را به سینه می‌گیرد، در درونش جای می‌دهد، چشمه می‌شود، چاه می‌شود، آب جاری می‌شود، رودخانه می‌شود، سرتاپای این سلسله جبال برکت است؛ اما همه اینها که در دامنه قله دماوند هستند، هیچ کسی جرأت نمی‌کند به قله دماوند نزدیک بشود با آن بجننگد، می‌فرماید این طور باشید؛ یعنی خیر شما به داخل برسد، یک؛ به خارج برسد، دو؛ جلوی خیر را هم نگیرید، سه؛ اما ﴿وَلْيَجِدُوا﴾، ﴿وَلْيَجِدُوا﴾؛ یعنی ﴿وَلْيَجِدُوا﴾! حتماً باید از شما بترسند. این معلوم است که یعنی شما باید مستقیم باشید، وگرنه خدای سبحان به آنها امر غایب بکند، آنها امر حاضر را گوش نمی‌دهند؛ چه رسد به امر غایب! یعنی شما باید مثل کوه باشید: ﴿وَلْيَجِدُوا﴾، آن امر حاضر مستقیماً خطاب به خود مردم است: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، اینها هست. این امر حاضر مستقیماً متوجه خود مسلمین است. اما این امر غایب است، یک؛ مأمور این امر غایب

هم کفار هستند، دو؛ این یعنی چه؟ خدا به کفار بگوید شما حتماً باید بترسید! او اصلاً خدا را قبول ندارد تا حرفش را قبول داشته باشد؛ یعنی شما باید طوری باشید که دشمن هرگز هوس نکند تا حمله کند، همین! ما نمی‌گوییم؛ مثل آن هم باشند که قصد داشتند به هند حمله کنند، هند را بگیرند؛ ولی این قدر باید عرضه باشد که انسان کشور خود را بتواند اداره کند: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾، هیچ آدم عاقلی نمی‌آید چهار تا بیل و کلنگ بگیرد به جنگ قله دماوند برود، هیچ آدم عاقلی این کار را نمی‌کند. تمام خیرات هم از این سلسله جبال البرز هست، هیچ کسی هم به جنگ آن نمی‌رود، چون می‌داند جنگ با او یعنی شکست: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾، پس ما قدرتی داریم که جهان از ما می‌ترسد، همین! می‌ترسد؛ یعنی چه؟ یعنی به ما نمی‌تواند حمله بکند. ما که قصد حمله نداریم. نمونه اقتدار وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آن روز در کلّ این منطقه حرف اول را مکه می‌زد. به دلیل اینکه همین‌ها توانستند ایران را فتح کنند، ایران که یک کشور سلطنتی نبود، کشور شاهنشاهی بود. کشوری را می‌گفتند شاهنشاهی که از کشورهای مجاور باج بگیرد، قطب یک بخش وسیعی از جهان باشد. اگر کشوری سلطنتی بود، داخل خود را اداره می‌کرد؛ اما ایران کشور سلطنتی نبود، کشور شاهی نبود، تا ما یاد داریم کشور شاهنشاهی بود، همه کشورهای کوچک به او باج می‌دادند. این را بعد از مدتی به هر حال همین حجاز آمده گرفته است، پس معلوم می‌شود این قدرت هست. این قدرت را ذات مقدس حضرت برای مردم به عنوان هدیه الهی آورد. بعد خود که وارد مکه شد چه کار کرد؟ فرمود: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»،^۱ بنا بر این نیست که انسان با قهر و آدم‌کشی کسی را تربیت کند. ما سر جای خودمان مستقل هستیم. این ﴿وَلِيَجِدُوا﴾ از بهترین نمونه‌هاست که شما باید سر جای‌تان باشید، مستقر باشید، کسی طمع نکند، همین! هیچ جای قرآن ندارد که شما به دیگران حمله بکنید، بگیرید: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾. پس انسان درست است

نسبت به ذات اقدس الهی ﴿حُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾، درست است که در طلیعه خلقت ضعیف است، در میانسالی قوی است؛ اما در میانسالی آن قدر قوی است که می‌تواند ستر باشد تا کشور خود را حفظ بکند. این انسان اگر بنا شد هلوع باشد، خیلی بی‌رحمانه هلوع است. این ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ استثنای منقطع نیست، متصل است. خلقت آنها جدا نیست، همین خلقت است. اینها تغییر اخلاق دارند می‌دهند؛ یعنی اینها مواظب هستند که این قدرتی که خدا به آنها داد به نام شهوت و غضب، جذب خیر و دفع ناملایم، این را تعدیل می‌کنند همین! مصلی کارش تعدیل این قواست. مصلی که غمی آید، نماز که غمی آید، دستور دینی که غمی آید انسان را راهب کند. حضرت فرمود: «رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي ... الصَّوْمُ».^۱ «رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛^۲ رهبانیت من مبارزه است. این در روایات ماست. فرمود ما راهب تربیت بکنیم که برود در یک غار بنشیند که ما نداریم: «رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، ما این طور هستیم. ترک دنیاست، نه ترک اهل دنیا. ترک دنیا کمال است! ترک اهل دنیا بد است. باید در جامعه باشید! بیان نورانی حضرت امیر در نهج است: «الشَّاذُّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّبِّ»؛^۳ فرمود شما دیدید یک رمه گوسفند تحت حمایت یک رمه‌دار به نام چوپان دارند حرکت می‌کنند. بعضی از گوسفندهای تک‌چر اگر یک دسته علفی ببینند که دامنه آن علف هم به درّه است و به خطر ختم می‌شود، این گوسفند تک‌چر به طمع همان یک تکه علف دارد می‌رود. از رمه جدا می‌شود، رمه تحت سرپرستی چوپان است. بیان نورانی حضرت در نهج این است که «الشَّاذُّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّبِّ»، این گوسفند تک‌چر که به طمع آن یک تکه علف رفته، به هر حال در آنجا گرگ او را می‌درد. فرمود این طور نباشید که از جامعه جدا باشید، از دنیا فاصله بگیرید نه از جامعه.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۲. الأمالی (للمصدق)، ص ۶۶؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۱۱۵.

۳. نهج البلاغة (للصّحی صالغ)، خطبه ۱۲۷.

بنابراین انسان درست است ضعیف است؛ اما نسبت به ذات اقدس الهی ضعیف است، همیشه باید احساس ضعف بکند؛ ولی آن قدر سست و قوی است که بزرگ‌ترین مستکبر را به خاک می‌کشاند. همین است! این بیان نورانی حضرت یعنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»؛ یعنی چه؟ یعنی این جمله خبریه‌ای است که از مقامات ملکوتی اسلام دارد خبر می‌دهد؟ یا یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است. مستحضر هستید جمله خبریه که به داعی انشا القا شود، این قوی‌تر است از خود جمله انشاییه؛ یعنی بکوشید این را بالا ببرید. این دین باید بالاترین دین باشد: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو»؛ یعنی خود به خود مثل دود بالا می‌رود یا به دست شما مسلمین باید بالا برود؟ «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، هیچ حرفی بالاتر از اسلام نباید باشد، همین! انسان باید طرزی عمل بکند و طوری رفتار بکند که جاذبه داشته باشد.

بارها به عرض شما رسید وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) برای همه ما محترم است؛ اما مریم کجا، فاطمه کجا! ما تا توانستیم گریه کردیم، این گریه درست است؛ اما یک گوشه کار است. ما اگر آن عرضه را داشتیم حداقل حضرت را مثل مریم جهانی بکنیم، گوشه‌ای از وظیفه را انجام دادیم. آن خطبه نورانی! آقایان باسواد شدن گناه نیست! این هم که در دست و پای خیلی‌ها ریخته است، این را هم نمی‌گویند سواد. اگر کسی توانست خطبه نورانی حضرت را مدلل کند، خطبه نه خطابه! همان چند سطر اول را مدلل کند، فلسفی است، برهانی کند، این مرد فهم است. ما چنین مریمی داریم، ایام فاطمیه است. این گریه کار اول ماست؛ مثلاً کسی دارد نمازش را می‌خواند، نماز خواندن وظیفه اولیه ماست، نافله‌هایی هم هست. گفتند «هر که سحر ندارد از خود خبر ندارد».^۱ تنها نماز ظهر و عصر که نیست، به هر حال یک سحری هم هست. اینها وظیفه اولیه ماست. این فاطمیه و سیاه‌پوش و گریه و اینها کار اولی ماست، این

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

۲. شعر از آیت الله حسن زاده آملی در کتاب الهی نامه، ص ۲۳.

جزء وظایف اولیه همه ماست. آن مراحل ثانویه که حضرت چه استدلالی کرده، بین خطبه و خطابه او هم خیلی فرق است، خطابه او هم گرچه خیلی علمی است؛ اما آن خطبه خیلی سنگین است، این را حداقل ما باید بگوییم که مریم اسلام است!

بنابراین به ما گفتند: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، شما بکوشید این را جهانی کنید. اگر شدنی نبود که به ما نمی گفتند جهانی کنید، پس اینکه فرمود: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ﴾؛ یعنی داخله تان آن قدر قوی باشد؛ حالا چه موشک چه غیر موشک که بیگانه طمع نکند. حالا که بیگانه طمع نکرد، شما در داخله خودتان قوی باشید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. به ما چه چیزی داد: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾، حرف های سنگین به ما داد، این را بگیریم، به ما گفته است، به خود حضرت که نگفت. به حضرت فرمود: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾؛ اما به ما می فرماید که ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، و مانند آن.

پرسش: بنا بر اینکه «هلوع» را به معنای «قوه» گرفتیم آیا دو آیه بعد تفسیر آن است؟

پاسخ: بله؛ یعنی شأنت این را دارد. معنای هلوع بودن این است که «إذا»؛ یعنی هر وقت، یعنی این شأنت را دارد که اگر خیری به او برسد، نمی گذارد به دیگری برسد و اگر شرّی به او رسید، جزع می کند، صبر نمی کند. چه راه حلّی است؟ ﴿إِلَّا الْمُصْلِينَ﴾. این استثناً حتماً متصل است، برای اینکه مصلّین که خلقت دیگر ندارند، یک؛ اگر خلقت دیگر داشته باشند، قابل تغییر نیست در حالی که این قابل تغییر است، معلوم می شود این به اخلاق برمی گردد، این راه حال دارد.

بنابراین انسان نسبت به ذات اقدس الهی همیشه ضعیف است: ﴿إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۱، انسان تمام قدرتی هم که دارد از ناحیه ذات اقدس الهی است؛ اما چیزی در ساختار خلقت نیست، مگر اینکه انسان می‌تواند بگوید: «به زیر آورند چرخ نیلوفری را»؟^۲ چرا سعدی این حرف را زده؟ چون در آیات قرآن فراوان آمده که هر چه در عالم هست، من برای شما خلق کردم. یک وقت امروز شد مریخ، فردا شد فلان کره. اگر سال نوری هست، بعد چیزهایی کشف می‌شود که این سال نوری و اینها نسبت به آنها پیاده است. نگفت که من اینها را خلق کردم که تماشا کنید، فرمود: من مسخر هستم، برای شما تسخیر کردم، کره مریخ تحت تسخیر شما نیست؛ ولی من تحت تسخیر قرار دادم. ما این دعای مستحب را البته عادت کردیم، می‌خوانیم و درست هم هست البته، دستور دینی هم هست و انجام می‌دهیم، آن وقتی که سوار اسب می‌شدیم، می‌گفتیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ ﴿الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾»^۳؛ اما آنجا زیرنویس شده که حتماً این مربوط به اسب و حمار است؟ چرا ما سوار کشتی می‌شویم، سوار هواپیما می‌شویم، سوار اتومبیل می‌شویم، این آیه را نخوانیم؟ آنجا که به عنوان مثال ذکر شده، به عنوان تعیین ذکر نشده که این ذکر حتماً مخصوص اسب سواری و حمار سواری است، اینکه نیست! اینهایی که فرستنده‌بر هستند، ماهواره‌بر هستند، همین‌طور است. حالا آنجا حتماً گفتند که الا و لابد این آیه و این دعا مخصوص اسب و حمار است؟ اینکه نیست. حالا اگر کسی به همراه این ماهواره رفت، مستحب بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ ﴿الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾»، این را بخواند، پس اگر انسان یک موجود ضعیف باشد، چگونه می‌تواند شمس و قمر را مهار کند؟ فرمود روزی می‌رسد که شما به هر حال این کرات را مسخر می‌کنید، چون من برای شما خلق کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ﴾، یک وقت

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۲. دیوان اشعار ناصر خسرو، قصاید، قصیده ۶؛ «درخت تو گر بار دانش بگیرد *** به زیر آوری چرخ نیلوفری را».

۳. سوره زخرف، آیات ۱۳ و ۱۴.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۵۶.

می‌فرماید که ما اینها را زینت آسمان قرار دادیم: ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ﴾^۵، بله، از آن آیات استفاده نمی‌شود. آن آیات که شما از دور بهره می‌برید؛ اما آیتی که کم هم نیست! هم نه تنها ﴿سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ﴾^۶، بلکه ﴿سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ﴾^۷، این چنین انسانی است! آن وقت چرا انسان ضعیف است؟

بنابراین نسبت به ذات اقدس الهی فقیر است و ضعیف است و امثال آن، درست است. نسبت به دیگران هرگز نباید احساس ضعف بکند. فرمود نسبت به دیگران: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾، یعنی این‌طور! هرگز حمله نکنید؛ اما وقتی که دیگری بخواهد حمله کند، سست‌تر باشید که کسی هوس این کار را نکند.

فطرت را ذات اقدس الهی فرمود قابل تغییر نیست. ما یک تبدیل داریم، یک تغییر، گرچه در تفسیر آلوسی آنجا اشاره شده که این آیه ۱۱۹ سوره مبارکه «نساء» که آنجا سخن از تغییر هست: ﴿فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾^۸؛ آنجا یک تئدرویی در عبارت آمده که مثلاً فطرت - معاذالله - عوض می‌شود! فطرت هرگز عوض نمی‌شود، روی فطرت پرده می‌شود گذاشت، فطرت را می‌شود مستور کرد؛ اما فطرت را نمی‌شود معدوم کرد. فرمود: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۹، قبلاً هم ملاحظه فرمودید، این ﴿دَسَّاهَا﴾، این باب تفعیل است، این سه تا «سین» دارد. «سین» سوم تبدیل به «یاء» و بعد تبدیل به «الف» شد. ثلاثی مجردش دو تا «سین» دارد، «دَسَّ دَسَسَ»، ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^{۱۰}؛ دسیسه کردن؛ یعنی انسان این خاک‌ها را بزند کنار، چیزی را درون خاک بگذارد، روی آن خاک بریزد، این را می‌گویند دسیسه

۵. سوره صافات، آیه ۶.

۶. سوره حج، آیه ۶۵.

۷. سوره لقمان، آیه ۲۰؛ سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۸. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۹. روح المعانی، ج ۳، ص ۱۵۲.

۱۰. سوره شمس، آیه ۱۰.

۱۱. سوره نحل، آیه ۵۹.

کرد. کسی که دسیسه می‌کند؛ یعنی حرف‌های خوشایندی به ظاهرش می‌گذارد، می‌گویند این دسیسه کرده است، فتنه کرده است. دسیسه معنایش این است. وقتی باب تفعیل رفت یک «سین» سومی اضافه می‌شود «دَسَّس» می‌شود، بعد این «سین» سوم تبدیل به «یاء»، بعد تبدیل به «الف» می‌شود، می‌شود ﴿دَسَّاهَا﴾. برای مبالغه و کثرت! انسان وقتی برای بار اوّل، دوم، سوم، تا صدم، بیشتر و بیشتر، کم‌کم این فطرت را دسیسه می‌کند، اغراض و غرایز را روی آن می‌گذارد، این را در این زیر مستور می‌کند. بعد وقتی هنگام مرگ فرا رسید در آن دوران، این خاک‌ها را کنار می‌برند، این فطرت زنده است، اعتراف می‌کند، آنها که خاک‌ها را کنار بردند که جای دیگر دور نمی‌ریزند، اینها اطراف اوست به صورت مار و عقرب درمی‌آید، این بیچاره گرفتار است.

اگر فطرت انسان عوض شود، بشود حیوان، حیوان چه رنجی دارد؟ حالا شده بوزینه! بوزینه که از بوزینه بودن خود خجالت نمی‌کشد. این «انسان و قرَد»! آن کسی که مشکل مالی ایجاد کرده، مشکل ارزی ایجاد کرده، چند تُن طلا گرفته، موشی است «باطناً»، انسانی است «ظاهراً». یک عده به صورت موش در قیامت محشور می‌شوند؛ یعنی چه؟ یعنی همین‌ها هستند. اگر این موش شود، موش از موش بودن که لذت می‌برد! بلکه این «انسان» که به این صورت درآمده است، انسانیتش محفوظ است، فطرتش محفوظ است. آن وقت دادش بلند است، عذابش بلند است. تمام عذاب‌ها را همین فطرت بیچاره می‌کشد؛ یعنی انسانیت می‌کشد. انسانیت قابل عوض نیست، فطرت که هویت انسان را تشکیل می‌دهد، این به هیچ وجه قابل عوض شدن نیست.

پرسش: اینها که کافر فطری هستند چطور؟

پاسخ: اینها خیلی‌هایشان مستضعف هستند. خدا مرحوم آیت الله ملکوتی را و آیت الله مروّج را غریق رحمت کند! اینها امام جمعه تبریز و اردبیل بودند. اینها خطبه‌هایشان را به زبان آذری می‌خواندند، در زمان شوروی سابق اصلاً

قرآن، یک صفحه قرآن مثل یک کیلو هیروئین اعدام داشت، هیچ ممکن نبود کسی یک صفحه قرآن داشته باشد و اعدام نشود. آنجا خبری نبود. این مسلمان‌های آذربایجان شوروی، اینها سالیان متمادی، تقریباً هفتاد سال بود که اصلاً قرآن ندیدند، هیچ یعنی هیچ! همین بلشویک‌ها! وقتی انقلاب شد، خدا امام و شهدا را غریق رحمت کند! نماز جمعه شد و رادیو شد، مرحوم ملکوتی در تبریز، مرحوم مروّج در اردبیل، بعضی از روحانیونی که در آن منطقه رفت و آمد می‌کردند، می‌گفتند علمایی که از سابق مانده بودند، این دو تا امام جمعه برای آنها یکی به منزله کلینی شد، یکی به منزله صدوق. می‌گفتند ملکوتی این‌طور گفت؛ مثل اینکه ما بگوییم کلینی چنین نقل می‌کرد. هفتاد سال اینها روایت ندیدند، هفتاد سال قرآن ندیدند. مروّج چنین گفت؛ مثل اینکه ما بگوییم شیخ صدوق این چنین نقل کرد. اینها اصلاً نه کلینی دیدند، نه کتاب صدوق دیدند، نه قرآن دیدند، نه صحیفه سجادیه دیدند، نه مفاتیح دیدند. یک صفحه قرآن برای آنها اعدام داشت. کمونیستی این‌طور بود. اینها حشرشان با اولیای الهی! اینها سعی می‌کردند که خطبه را آذری بخوانند، آن وقت آن علمای آذربایجان شوروی می‌گفتند ملکوتی این‌طور گفت؛ مثل اینکه ما می‌گوییم کلینی نقل کرد. آن یکی که از اردبیل می‌آمد، می‌گفت که مروّج چنین گفت؛ مثل اینکه ما می‌گوییم شیخ صدوق چنین نقل کرد. آن بیچاره‌ها، کفار مستضعف هستند، آنها که به جهنم نمی‌روند. حالا عنایت الهی با آنها چه می‌کند؛

لطف الهی بکند کار خویش *** مزده رحمت برساند سروش

لطف خدا بیشتر از جرم ماست *** نکته سربسته چه دانی خموش^{۱۲}

اما آن کسی که عالماً، عامداً بی‌راهه می‌رفت، حرف دیگر است.

آیه ۱۱۹ سوره مبارکه «نساء» این است، شیطان می گوید: ﴿وَلَا ضِلَّتُهُمْ وَلَا مَنِّتُهُمْ وَلَا مُرَّةٌ لَهُمْ فَلْيُبَيِّنْ لَهُمْ آذَانَ الْأَنْعَامِ﴾،

بریدن گوش حیوانات، خصای آنها و خصی کردن؛ خواهی کردن بعضی از مردها، برای اینکه محرم حرمسرای

سلاطین قاجار و امثال قاجار باشند، همه اینها جزء محرمات است. اینها تغییر خلقت است؛ یعنی تغییر بدن. عضو را

ناقص کردن. نمونه ﴿فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، همین گوش بریدن است: ﴿فَلْيُبَيِّنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ﴾، این طور نیست که -

خدای ناکرده - شیطان بتواند فطرت را عوض بکند. این طغیان قلم آن بزرگوار است که فطرت را هم ذکر کرده است.

مگر فطرت عوض شدنی است؟! ﴿لَا تُبْدِلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۱ تبدیل غیر از تغییر است، قلمرو تغییر هم در همین امور

ظاهری و بدن ظاهری و خصی کردن و کور کردن و گوش بریدن و اینهاست، وگرنه فطرت که ذات اقدس الهی آن

را به عنوان سرمایه انسان قرار داد و با آن احتجاج می کند و انسان را با آن به خلافت می رساند، آن که قابل تغییر

نیست.

بنابراین تغییر غیر از تبدیل است و قلمرو تغییر هم همین هاست که اینجا ذکر شده است: ﴿فَلْيُبَيِّنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ

لَا مُرَّةَ لَهُمْ﴾ و امثال آن.

«و الحمد لله رب العالمین»